


وب سایت استاد موسوی

	تاریخ روز : ۲۹ / ۰۲ / ۱۳۹۹	تاریخ ثبت : ۰۲ تیر ۱۳۹۵	عنوان : سخن علی(ع) با کمیل بن زیاد
---	----------------------------	-------------------------	------------------------------------

«بسمه تعالی»

سخن علی(ع) با کمیل بن زیاد

نام «کمیل بن زیاد نخعی» نامی آشناست؛ او از یاران امام علی(ع) و امام حسن(ع) است. وی به عنوان صاحب سرّ امام علی(ع) شناخته می‌شود و در طول مدت معاشرت با مولا خاطرات زیادی از آن بزرگوار دارد.

برای نمونه کمیل می‌گوید: شبی در خانه غرق در افکار خود بودم و به رابطه خود با علی(ع) می‌اندیشیدم که آیا همان‌طور که من به علی(ع) عشق می‌ورزم، مولا هم همان‌گونه است؟ آیا من در مهر و عشقم توانستم حق او را آنچنان که هست ادا کنم و رضایت او را جلب نمایم؟ آیا اگر روزی من و علی باشیم و لا غیر، ربط من با او همان‌گونه خواهد بود که ماه‌ها و سال‌ها جمال او را رؤیت به ظهور نمایم؟ آیا مهری که من به او دارم واقع است یا آنچه تا پیش از این می‌گفتم آن نیستم و محبت من به مولایم صرف ادعاست؟ آیا رابطه من با علی از طریق صواب است یا از هوای درونم نشئت گرفته؟ آیا مهر من به عین و جمال علی(ع) همیشگی است یا این مهر مادامی است که منعی در مسیر نباشد و آیا اگر روزی منعی پیش آمد، می‌توانم با آن مبارزه کنم یا نه؟ از این قبیل پرسش‌های وسوسه‌انگیز در درونم جوانه می‌زد و بسیار پریشان بودم و به قدری عشق علی(ع) مرا بی‌تاب کرده بود که حاضر بودم برای رؤیت چهره او جان بدهم.

در همین حال بودم که در را کوبیدند. من با همان حال حیرانی به سوی در رفتم و آن را بازکردم و با مولایم علی(ع) رخ به رخ شدم و به عجب افتادم که چه شده که علی(ع) در این زمان از شب به سوی من آمده است؟ پیش از آنکه بخواهم سخنی بگویم حضرت علی(ع) فرمودند: «کمیل! دلم سخت گرفته است، کسی را نیافتم که با او سختم را بزنم. به سوی تو آمدم؛ میل دارم با تو قدمی در بیابان نهیم.»

در پاسخ به حضرت گفتم: «اجازه دهید لباسی که به تن دارم عوض کنم.»

حضرت فرمودند که ای کمیل، دل را با دل کار است نه با غیرش؛ لباس برای ما اساس نیست، دل اساس است. «بین الاحباب تسقط الآداب»؛ این رسم و رسومها برای بیگانگان‌اند، دل‌ها برای جانان است. سپس فرمودند که میل دارم با هم از خانه خارج شویم.

کمیل می‌گوید شب از نیمه گذشته بود که با حبیبم به بیابان روان شدیم؛ هوا آرام بود و هرچه بودند، به آغوش آرامش خفته بودند، ولی دل من همچون عاشقی شیفته در تپش بود که نکند حضورش به غیاب آید.

حضرت علی(ع) در این حال فرمودند: «يَا كَمِيلُ بْنَ زَيْدٍ... النَّاسُ ثَلَاثَةٌ فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ وَ مُتَعَلِّمٌ عَلَيَّ سَبِيلِ نَجَاةٍ وَ هَمَّجٌ رَعَاغٌ.» 1 ای کمیل، به یاد داشته باش که مردم سه دسته‌اند:

1. عالم ربّانی (دانای خدانشناسی که به مبدأ و معاد آشنا بوده و به آن عمل نماید) یعنی این افراد از علما، محققان، دانشمندان، حکیمان و عارفان هستند که به وجود این افراد نور الهی گسترده می‌شود و با بیان این افراد خفتگان بیدار و با نوای آنان مرده‌ها حیران و این‌ها در نزد خدا عزیزند و وجودشان هم فیض و رحمت است.

2. گروه دوم متعلّمان‌اند؛ طالب علم و آموزنده‌ای که (از جهل و نادانی) بر راه نجات و رهایی یافتن است. درواقع، این افراد کسانی هستند که می‌خواهند به سوی کمال روند؛ پر و بال می‌زنند و شوق و شور و حال و مقال دارند

این افراد نیز در نزد خدا عزیز هستند.

3. اما از این دو گروه بگذریم گروهی دیگر هستند که حضرت آن‌ها را «هِمَج» خواند؛ یعنی گروهی هستند که چهره دارند، درون ندارند؛ گفته دارند، حال ندارند؛ سخن دارند، معنا ندارند؛ در حضورند ولی در غیاب‌اند زیرا دل‌های این‌ها با زبان‌شان دو تاست و درون آنان غیر از چهره‌هایشان است. این‌ها مزاحمانند و از کاذبان و دروغ‌گویان‌اند! این‌ها هستند که آب رحمت عشق را آلوده می‌سازند. چنان که «همج» آن برگ، گیاه یا کثائف آلوده‌ای است که با حرکت آب به این سوی و آن سوی منتقل می‌شود. درواقع، این‌ها از خود نه رأی دارند و نه ثابت‌اند و نه به پیمان خود وفادارند. این‌ها از دید علی(ع) مردودند و مورد عنایت حضرتش نیستند.

این یک دید است که امور سه‌گانه را بیان نمودند سپس فرمودند جهان سه دوره دارد:

دوره اول، دوره افسانه و شعری است که در این دوره یاوه‌ها، افسانه‌ها و شعرها فراوان‌اند. هرگاه بیابند که جهان، جهان شعر است، جهان یاوه است و جهان قصه سرایی است؛ یعنی جهانی که مردمانش طرفداران قصه‌اند، جهانی که مردمانش طرفداران شعر و یاوه‌اند، آن دوره نه آغازش بها خواهد داشت و نه انجامش. این یک دوره است. حال این دوره چقدر به طول انجامد لاحد است.

دوره دوم، دوره شهوت و خشم و خونریزی و آدم‌کشی است؛ یعنی هر قدرت و هر توانگر به جای اینکه فکر اصلاحی را انتخاب کند، به فکر خونریزی، جنایت و سرکشی هست و مردم این دوره نسبت به من سرکشی می‌کنند. هر کس آنچه توان داشته باشد، در پوچ‌گرایی کوتاهی نخواهد نمود و گویند که «الناس بزمانهم أشبه منهم بأبائهم»؛ «مردم به زمانشان شبیه‌تر از پدر و مادرشان هستند.

دوره سوم؛ دوره حکومت عقلی و عدالت جهانی است. در اینجا هست که جهان، جهان آرامش است، جهان محبت است، جهانی است که هر کس به سهم خود خواهد رسد و نام این دوران دوران معرفت و بلوغ، دوران گرفت عین خود و دوران شکوفایی فلسفه و حکمت و عرفان و واقعیت‌هاست و دورانی است که هر کس در آن زندگی کند، زیباترین و پرموج‌ترین عظمت خویش را یافته است. بسیاری گویند پیدایش این دوران، دوران مهدی موعود(عج) است.

پس از بیان این سه گروه حضرت خطی به دور کمیل کشیدند و فرمودند «کمیل، تو در اینجا بمان و از این خط تجاوز مکن. هرگاه برگشتم، به خانه‌ات بازمی‌گردیم.» علی(ع) کمیل را رها کرد و از او دور شد. مقداری که گذشت آنگونه هوا و جوش ظلمانی شده بود که هیچ چهره چهره‌ای را نمی‌دید...

کمیل با خویش به وسوسه افتاد که نکند در این ظلمات شب برای مولایش حادثه‌ای رخ دهد و دشمنی در کمینش باشد و ضربه‌ای به او نهد. لذا با خود می‌گوید: گواپنکه من بر آن بودم که خط را نشکنم، این پیمان من است؛ اما شتاب به سوی معشوق عشق سوزان من است و عشق سوزان همه چیز را می‌دراند تا به سوی هدف رود.

در حال کمیل خط را شکست و مقداری که راه را طی نمود، زمزمه‌ای شنید، به سوی آن زمزمه رفت و دریافت که علی(ع) مقداری از خاک زمین را با کف دستش شکافته است و سر را به سوی خاک‌ها فرو برده و گفته‌هایی بس آتشین زمزمه می‌کند. کمیل بیشتر به سوی علی(ع) رفت، علی(ع) هم که متوجه حضور او شد با عنایتی به کمیل نگرست و فرمود: «کمیل، چرا خط را شکستی؟!»

کمیل به مولایش عرضه داشت: «از شور و شوق شما به پیمان نماندم؛ بیم آن داشتم که نکند از سوی دشمنان بر شما گزند وارد آید.» حضرت علی(ع) فرمودند: «کمیل، آرام باش! تا او نخواهد و قضا و قدرش فرمان صادر نکند، حادثه‌ای رخ نخواهد داد.»

کمیل گوید به مولایم عرضه داشتم که «مولا، با دل خاک چه می‌فرمودید؟»

حضرت علی (ع) فرمودند:

اذا ضاق لها صدري

و في الصدر لبانات

و ابدیت لها سری

نکت الارض بالكف

فذاک النبت من بذری

فمهما تنبت الارض

یعنی کمیل، هر آن‌گاه موج اندوه‌ها در دل علی(ع) فراوان به خیزش شود و یاری نداشته باشم که دردش را با او واگو کنم با سرانگشتان خویش خاک را کاوش می‌کنم و دردم را با خاک می‌گویم که تا ابد در فضا و سینه خاک پنهان بماند.

(توجه! موضوع اخیر در منابع مربوط به میثم تمار است.)

برگرفته از منتهی الآمال شیخ عباس قمی

=====

پاورقی 1: . وَ مِنْ كَلَامٍ لَهُ (عليه السلام) لِكُمَيْلِ بْنِ زِيَادٍ النَّخَعِيِّ قَالَ كُمَيْلُ بْنُ زِيَادٍ أَخَذَ يَدِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) فَأَخْرَجَنِي إِلَى الْجَبَانِ فَلَمَّا أَصَحَرَ تَنَفَّسَ الصُّعْدَاءُ ثُمَّ قَالَ : يَا كُمَيْلُ بْنُ زِيَادٍ : إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةً فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا فَاحْفَظْ عَنِّي مَا أَقُولُ لَكَ النَّاسُ ثَلَاثَةٌ فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ وَ مُتَعَلِّمٌ عَلَيَّ سَبِيلِ نَجَاةٍ وَ هَمَّجٌ رَعَاغٌ. (نهج البلاغة، حکمت 147).